

سه نکته مبهم
در
« تاریخ جهانگشای جوینی »

۱- در ذکر تتمه احوال ایدی قوت آمده است :
« ... منکسار نوین تفحص احوال آغاز نهاد . و سبب انکار ایدی قوت کار
عقوبت و مطالبه به پای می داشتند و دست‌های او چنان بیستند که از بی طاقتی بر روی
افتاد. چوبی در شقیقه او محکم شد. موکل چوب از شقیقه بر کشید. جزای عمل
را هفده چوب استوار بر موضع ازار قایم مقام شد... »
در توضیح و تفسیر این عبارت، مرحوم قزوینی در ذیل همان ورق آورده‌اند:
« یعنی سزای این عمل موکل را ، که بر ایدی قوت ترحم نموده ، چوب
را از شقیقه او بیرون کشیده ، هفده چوب بر سرین موکل زدند . »
ماجرا بر این است که : بلابیت کچی را عده‌ای از مخالفان منکوقاآن نزد
ایدی قوت فرستادند و وی را در ایجاد شورشی علیه منکوتشجیع نمودند. توطئه
براین قرار بود که بر سر مسلمانان هنگام نماز بریزند و آنها را قتل عام و غارت کنند.

در این توطئه بیلکافتی ، توکمیش بوقا ، ساقون و ایدکاج (از امرای مغول) نیز همدستان شدند. این توطئه توسط غلامی به نام تکمیش بوقا از ابوابجمعی بیلکافتی لورفت و منجر به دستگیری همه شد. ایدی قوت را که در دادگاه حاضر کردند تن به اقرار نداد. انواع شکنجه‌ها را بر او روا داشتند. تا پس از مواجهه با تکمیش و بیلکافتی مجبور به اعتراف گردید.

از مجموع حادثه چنین برمی آید که نه تنها دست بستن و چوب بر شقیقه نهادن در حق ایدی قوت روا داشته شده است، بلکه چوب را از موضع ازار بر او زده‌اند نه موکل، زیرا با توجه به خصالت موکل (پاسبان و مأمور اجرای شکنجه در پایتخت)، احتمال ترحم از او در حق متهمی خطرناک همچون ایدی قوت که علیه منکوقا آن توطئه می‌کرده است به هیچ وجه نمی‌رود. سیاق عبارت به ظاهر موکل را مفعول جمله قرار می‌دهد ولی منطق خلاف آن را طلب می‌کند.

از سوی دیگر بعید نیست، متهم پس از بسته شدن دست‌هایش، به جای اعتراف، خود را به بیهوشی زده باشد و در سزای همین عمل و در جهت تشدید شکنجه، ابزار دیگر شکنجه یعنی چوب بر شقیقه نهادن را عملی کرده باشند. البته به دنبال این شکنجه، چند ضربه چوب هم بر سرین وی نواخته‌اند. در هر صورت احتمال ترحم از مأمور شکنجه بسیار بعید است.

۴- در ذکر احوال کوچک و توق تغان، پس از ذکر مقدمات ترقی کوچک، از جمله حوادث روزگار وی، در ضمن نحوه تسخیر کاشغر می‌نویسد:

«و او وقت ادراك ارتفاعات و حبوبات، لشکر می‌فرستاد تا می‌خوردند و می‌سوخت. چون سه چهار سال رفع و دخل غلات ازیشان منقطع شد و غلابی تمام پدید آمد و از قحط، اهالی در مانده شدند حکم او را منقاد گشتند بالشکر آنجا رفت و در هر خانه که کدخدایی بود، از لشکر او کسی در آنجا نزول کرد. چنانکه تمامت بیکجای و بیک خانه جمع شدند.»^۲

مرحوم قزوینی در پاورقی با اشاره بدین مطلب نوشته‌اند: «مقصود از این

عبارت چیست؟» و علی‌الظاهر مفهوم عبارت بدیشان روشن نشده است . مفهوم مطلب مذکور را این حقیقت تاریخی روشن می‌دارد که : در زمان گذشته اغلب سپاهیان وقتی وارد شهری می‌شدند، کل سپاه به تعداد خانوار موجود تقسیم می‌شد تا در آنجا اسکان گیرند. مثلاً اگر سپاه بالغ بر پنجهزار تن بود در میان پنجهزار خانواده تقسیم می‌گردید . خوراک و خواب و نظافت و کلیه مخارج دیگر به عهده صاحبخانه بود. چیزی شبیه پانسیون امروزی منتهی بدون دریافت وجه . در اینجا نیز سربازان کوچلک در هر خانه‌ای که در آن صاحبخانه‌ای بود نزول کرد ، بدان شکل که گویی همه لشکر در یک مکان و در یک خانه گرد آمدند . یعنی همه در خانه‌های مردم اسکان گرفتند .

حضور سربازان در هر خانه علاوه بر تأمین معاش ، فایده دیگری هم داشت و آن کنترل خانه به خانه منطقه نوگشاده بود . بدین ترتیب اجحاف و سختگیری وسیعتری نیز اعمال می‌شد .

به‌دنباله همین داستان و در تأیید این نظر آمده‌است که با ورود مغولان به شهر، کوچلک و اطرافیان او فراری شدند و عبارت « [مغولان] منادی در شهر دادند که هر کس قاعده خود مههد دارد و بر کیش خود رود وجود آن جماعت را رحمتی از رحمت ربانی و فیضی از فیضان سجال یزدانی دانستیم و چون کوچلک منهزم شد هر کس که در آن شهر خانهای مسلمانان مقام داشتند در یک لحظه چون سیماب در خاک ناچیز گشتند.»^۲

رفتار این چینی لشکر غالب بر اهالی شهر سابقه‌ای طولانی دارد و هم در کشور ما و هم در دیگر کشورها شواهدی فراوان بر آن می‌توان یافت . این رسم در ایران تا اواخر دوره قاجار وجود داشت و حتی برخی درهای سنگی - که نمونه‌هایی از آن هنوز در قصبه سردرود تبریز باقی است - در جهت جلوگیری از اسب همین نظامیان ساخته می‌شد . آلمانی‌ها نیز در جنگ بین‌الملل در شهرها و روستاهای نو گشوده در خانه‌های مردم اسکان می‌گرفتند .

شاید بتوان نمونه زیر را که از تاریخ زین الاخبار نقل می‌شود یکی از شواهد قدیمی در این مورد محسوب داشت. گردیزی می‌نویسد:

«پس عثمان مرا میر بن احمر را به خراسان فرستاد، و او معمور بن سفیان الیشکری بفرستاد تا برفتند ز مرو نماز کرد و چند گاه امیر به خراسان بماند، و سیح گرفتن خانهای مردمان مر لشکری را اورسم آورد و سبب آن بود: امیر بن احمر، بر در مرو فرود آمده بود، اندر خرگاه‌های خورپشت‌ها، سرمای سخت آمد و دهقانان مرو بترسیدند بر امیر و بر سپاهش که از سرما هلاک شوند. پس ایشان را دو خانهای خویش جای دادند. و چون چند روزی بر آمد، از آنچه کرده بودند پشیمان شدند، و قصد کردند که آن سپاه‌ها و امیر را فرو گیرند و...»^۴

۳- مرحوم قزوینی در وجه تسمیه و اختلاف قرائت «غورسانجی» ضمن اشاره به نسخ گوناگون می‌نویسند:

«ضبط نام این شاهزاده علی‌التحقیق معلوم نشد. کثرت اختلافات نسخ قدیمه و جدیده از جهانگشای و غیر آن، چنان که ملاحظه می‌شود به حدی است که اعتماد از همه آنها برداشته می‌شود، ولی دو نفر از قدمای مورخین که معاصر این شاهزاده بوده‌اند یعنی نسوی و صاحب طبقات ناصری، وجه تسمیه‌ای برای این کلمه ذکر می‌کنند که برای متبحرین در لغات ترکیه راهی نشان می‌دهد و شاید از روی این وجه تسمیه بتوانند ضبط حقیقی این کلمه را تعیین نمایند. نسوی گوید: «وکان سبب تسميته غورسانجی انه ولد يوم وردت البشارة على اللسان بتملك الغور» و در طبقات ناصری می‌گوید: «ولادت او شبی بود که دیگر روز آن سلطان معزالدین محمد سام طاب ثراه از خوارزم بازگشت در شهر سنه احدثی و ستمائه، او را بدان سبب غورشانسی نام کردند یعنی غوری شکن.»^۵

مجموعه سخنان فوق حکایت از آن دارد که تولد رکن‌الدین با قضیه غورو پیروزی سلطان محمد خوارزمشاه مربوط می‌باشد و در آن شکی نیست. از میان مجموع انواع ضبط این نام، می‌توان ضبط «غورسانجی» را مرجحاً و «غورشانسی»

را مسامحتاً پذیرفت. البته با دو دلیل غورسانجی دقیقتر است:

نخست این که به تصریح مرحوم قزوینی این هیئت، صریح یکی از نسخ جهانگشاست که هر چند جدید ولی بالنسبه متقن و مضبوط است^۱. دوم: در زبان ترکی، «سانجی» عموماً به درد شکم و در مورد زنان به درد زایمان نیز تعبیر و معنی می‌شود. حتی امروز نیز رایج اهل زبان آذربایجان است. بنابراین احتمال دارد نام رکن‌الدین «درد زایمان حاصل از ترس غوریان» تلقی گردد. اشاره نسوی نیز از نظر تاریخی این احتمال را تقویت می‌کند.

بنا به توضیح همکار ارجمند آقای دکتر حسین آلیاری، پرفسور «ابراهیم قفس اوغلو» معتقد هستند که حکمرانان با گذاشتن نام‌هایی بر روی فرزندان خویش که یادآور حوادث تاریخی بوده باشد، می‌خواسته‌اند آن حادثه بزرگ را همیشه در خاطر خویش و میان ملت خود جاویدان نگهدارند. کما این که علاءالدین محمد خوارزمشاه درست موقعی که بردشمن بزرگ خود غوریان غلبه یافت خبر تولد فرزندش را شنید و بلافاصله فرمان داد نوزاد را «غورسانجی» بنامند.^۲

نامگذاری تموجین نیز این نظر را تأیید می‌کند. معروف است که «تولد چنگیز مقارن بود با غلبه قطعی یسوکای (پدر چنگیز) بر رقیب سرسختش «تموجین او که» یکی از رؤسای با نفوذ تاتار که بعد از دستگیری‌اش به فرمان یسوکای نام او به پسرش داده شد»^۳.

یادداشت‌ها

- ۱- تاریخ جهانگشای ، عطا ملک جوینی ، تصحیح مرحوم قزوینی، ج ۱ ، ص ۳۷ .
- ۲- همان ، ص ۴۹ .
- ۳- همان ، ص ۵۰ .
- ۴- زین الاخبار ، محمدگردیزی ، تصحیح عبدالهی حبیبی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۱۰۲ .
- ۵- تاریخ جهانگشای ، ج ۳ ، ص ۲۰۸ .
- ۶- همانجا .

7- Türk Tarihinde Mogollar va Cengiz Meselesi , (Tarih Dergisi), Say 8, S. 132+F. Köprülü, Türkiyat Mec., 1,251-254.

- ۸- چنگیزخان مغول ، حسین آلیاری ، نشریه دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی تبریز ، ص ۲۰ ، ش ۸۵ ، ص ۸۳ .

پروپوزشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی